گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید رضا نصرتی از شهدای جبهه میانی سوسنگرد

صیادی که بهترین صیدش شهادت بود

ایرج، بهنام و رضا پسر عمه هم بودند که هر سه در دفاع مقدس به شهادت رسیدند

شکوفه زمانی

خواهر شهید رضا نصرتی می‌گوید برادرم شوقی در وجودش احساس می‌کرد که در فضای جبهه‌های دفاع مقدس به چنین حرارت و شوقی گرفتار شده بود. یک‌بار که مادرم به او گفت شنیده‌ام جبهه ماندن بسیار سخت است، رضا در جوابش گفت «نه مادر اگر جبهه‌ها را از نزدیک ببینی اصلاً دوست نداری به شهر خودت برگردی. همه جای جبهه پر از عشق و معنویت است.» شهید رضا نصرتی در دهم اردیبهشت ۱۳۴۲ در شهر خلخال از توابع استان اردبیل متولد شد و برای اولین بار وقتی دانش‌آموز سال سوم دبیرستان بود به مدت چهار ماه داوطلبانه به جبهه اعزام شد. سپس بعد از گرفتن دیپلم به سربازی رفت و بعد از ۹ ماه حضور در جبهه سوسنگرد، ۳۰ خرداد ۱۳۶۵ در سن ۲۳ سالگی به شهادت رسید. در گفت‌وگو با شهرزاد نصرتی، خواهر شهید رضا نصرتی فرازی از زندگی او را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

فضای خانواده شما چطور جوی داشت و رضا متولد چه سالی بود؟

ما همه خواهر و برادرها پشت سر هم به دنیا آمده بودیم و به قول معروف جمع بچه‌ها در خانه حسابی جمع بود. من متولد ۳۹ هستم و شهید متولد ۴۲. کلاً سه دختر بودیم و سه پسر. حسن، حسین و رضا برادران خانواده بودند. رضا بین برادرها کوچک‌تر از همه بود. متولد دهم اردیبهشت ۱۳۴۲. ابتدا ما در خلخال زندگی می‌کردیم، اما بعدها پدرمان به شهر اردبیل رفت و خانه و زندگی ما را هم به آنجا منتقل کرد. رضا دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در مدارس شهر اردبیل به پایان رساند. موقع انقلاب ۱۵ سال داشت. خیلی بچه باهوش و زرنگی بود. یادم است برای ادای نماز جماعت به مسجد «آبروان» می‌رفت. بعدها مادرم می‌گفت هنگام نماز صبح رضا بیدار می‌شد و برای اینکه ما متوجه نبودنش نشویم، لحافش را طوری درست می‌کرد که فکر کنیم سرجایش خوابیده است. در صورتی که به مسجد «آقا» اردبیل می‌رفت و به سخنرانی حجت‌الاسلام مروج گوش می‌داد. بعد با جوان‌های مسجدی به خیابان‌ها می‌ریختند و تظاهرات می‌کردند. یک روز مأموران شاه در خیابان پدرمان را گرفتند و با باتوم او را زدند و ساعت مچی‌اش را شکستند، به همین دلیل پدرم ترسیده بود و به رضا می‌گفت شب‌ها خیلی خطرناک است بیرون نرو ولی رضا می‌گفت نوارهای امام (ره) در آمده و باید آنها را توزیع کنیم.

برادرتان چند سالش بود که به جبهه رفت؟

اولین بار سال سوم دبیرستان بود که به صورت داوطلبانه به مدت چهار ماه همراه چند نفر از دوستانش به جبهه رفت. گویا ابتدا برای آموزشی او را به اصفهان و بعد به سوسنگرد فرستاده بودند. وقتی بعد از چند ماه از جبهه به اردبیل برگشت خیلی از جبهه و جنگ برای ما تعریف می‌کرد. مادرم می‌گفت روزی از رضا سؤال کردم که می‌گویند جنگ سخت است. چرا می‌روی؟ دیگر نرو. در جواب گفت: «نه مادر اگر جبهه‌ها را از نزدیک ببینی اصلاً دوست نداری به شهر خودت برگردی. همه جای جبهه پر از عشق و معنویت است. لذت‌های خداپسندانه آنجاست و هیچ‌کس شکایت از جنگ ندارد و همه با میل خودشان در جبهه و در حال نبرد با دشمن هستند. ان‌شاءالله به زودی پیروز می‌شویم و دشمن را شکست می‌دهیم...»

در واقع حرارت حضور در جبهه امان رضا را بریده بود. دیگر نمی‌توانست در اردبیل بماند. بعد از گرفتن دیپلم بازرگانی و فارغ شدن از درس‌هایش تابستان ۱۳۶۴ به خدمت سربازی رفت. حدود ۹ ماه از سربازی‌اش گذشته بود که ۳۰ خرداد ۱۳۶۵ در سوسنگرد بر اثر موج انفجار به شهادت رسید.

برادرم در آخرین مرخصی که از جبهه آمده بود به ما خواهرهایش که در خلخال بودیم سر زد و چند روزی پیش ما ماند. بعد به دیدن تک تک عمه‌های‌مان رفت و از آنها حلالیت طلبید. آنها به رفتار رضا شک کرده بودند. رفتارش طوری بود که همه اقوام می‌گفتند شاید این آخرین دیدار باشد و همین طور هم شد.

گویا شهید نصرتی اهل ورزش هم بود؟

بله، ورزش فوتبال را بسیار دوست داشت و با بچه‌های کوچه و امام جماعت محله‌مان (مسجد آبروان) اردبیل تیمی را تشکیل داده بودند و خیلی سفت و سخت فوتبال را دنبال می‌کرد. یک نکته جالب درباره شهید این است که به صید ماهی خیلی علاقه داشت. در استان اردبیل یک دریاچه داریم به نام «نئور» که ۲۰ کیلومتر با خود شهر اردبیل فاصله دارد. مادرم تعریف می‌کرد رضا از دوره نوجوانی روزهای پنج‌شنبه و جمعه همراه دوستانش به این دریاچه می‌رفتند و ماهیگیری می‌کردند. رضا صیادی بود که بزرگ‌ترین صیدش شهادت بود.

رضا یک جوان کاری، ورزشکار و خیلی غیرتی بود. نسبت به خواهرهایش حساسیت عجیبی داشت. با آنکه من و خواهر بزرگم از برادرم رضا بزرگ‌تر بودیم، ولی از او حساب می‌بردیم که مبادا رضا بیاید و ما را ببیند که در کوچه بازی می‌کنیم. اگر می‌دید کلی از ما گلایه می‌کرد. یا اینکه هرگز به مادرم اجازه نمی‌داد از میهمان مرد پذیرایی کنیم. تا زمانی که خودش بود این کار را بر عهده می‌گرفت. در غیر این صورت مادرم پذیرایی از میهمان را برعهده داشت. رضا با آنکه خودش محصل بود، مراقب بود وقتی خواهرهایش به مدرسه می‌روند تنهایی نروند و مشکلی برای شان پیش نیاید.

چطور خبر شهادت برادرتان را شنیدید؟

رضا سه دوست به نام‌های جمشید، محمد و ایرج داشت که هر سه تای آنها شهید شدند. مادرم به ختم شهید جمشید رفته بود و من با یکی از خواهرهایم در منزل بودیم و پدرم هم در مغازه کبابی خودش مشغول کار بود. همان روز دیدیم پدرم با دو پاسدار وارد حیاط منزل‌مان شدند. آنجا بود که متوجه شدیم خبر شهادت رضا از طریق آن دو پاسدار به پدر داده شده است.

مادرم تعریف می‌کرد در ختم برادرم یکی از همسایه‌ها که پسر شهیدش محمد دوست برادرم رضا بود، قبل از آنکه خبر شهادت رضا اطلاع رسانی شود در خواب دیده بود محمد خطاب به رضا می‌گوید: «چرا ما را از پنجره تماشا می‌کنی؟ بیا داخل» فردای آن روز خبر شهادت رضا را به ما دادند.

آن روزها به شما و خانواده‌تان چه گذشت؟

در تشییع پیکر رضا در اردبیل ۱۸ شهید دیگر همراه پیکر او تشییع شدند. بعد از گذشت سه ماه از شهادت رضا خوابی دیدم که برایم بسیار تکان دهنده بود. در عالم خواب دیدم لشکر امام حسین(ع) و یزید در حال جنگ با هم هستند و تمام داستان کربلا را که در روضه‌ها و پای منبرها شنیده بودم، در خواب برایم تکرار شد. در خوابم برادرم رضا در رکاب حق شمشیر می‌زد و من به عنوان خواهرش جلوی لشکر تازیانه می‌خوردم و با فریاد از رضا کمک می‌خواستم. در همان حال شهید خطاب به من گفت: «خواهر حجابت را حفظ کن». دیدن این خواب برای من و تمام اهل خانواده یک حجت و الگو و یک جرقه بود و دید من را به زندگی عوض کرد. شهدای ما در همان مسیری رفتند که قرن‌ها پیش امام حسین(ع) و اصحاب و اولادش رفتند. خودم علاقه شدیدی به حضرت زینب(س) دارم. بعد از دیدن این خواب، به دیگران هم توصیه می‌کردم مواظب رفتارشان باشند. ما بی‌جهت در این دنیا آفریده نشدیم بلکه جهت و هدفی در آن نهفته است. آفریده شده‌ایم که کامل شویم.

مادرتان با شهادت پسرش چگونه کنار آمد؟

مادرم آن روزها خیلی گریه و بی‌قراری می‌کرد. دائم دلتنگ پسرش می‌شد. یک شب برادرم رضا به خواب مادرم می‌آید و مادرم هراسان صدایش می‌زند: «رضا جان بیا داخل» رضا در خواب به مادر می‌گوید: «نه مادرجان خانه تاریک است و من شما را نمی‌بینم. باران هم داخل خانه را خیس کرده است. بگذار باران بند بیاید تا من داخل بیایم». مادرم بعد از دیدن این خواب سعی می‌کرد دیگر کمتر ناراحتی کند. الان هم هر کدام‌مان دچار مشکل شویم و با توجه به اعتقادی که به شهدا داریم متوسل به شهیدمان می‌شویم. مزار برادرم رضا در بهشت فاطمه(س) اردبیل قرار دارد و هر وقت دلتنگش می‌شویم به او سر می‌زنیم.

در میان تصاویر شهید نصرتی در یک قاب دو شهید دیگر هم هستند، آنها از دوستان شهید بودند؟

شهید ایرج شیری و شهید بهنام امیر اسکندری و برادرم شهید رضا نصرتی هر سه با هم پسرعمه بودند. بهنام امیر اسکندری متولد ۱۳۴۹ در شهر «گیوی علیا» از توابع بخش جنوبی اردبیل بود و یک خواهر و دو برادر داشت. بهنام آخرین فرزند خانواده عمه مان بود. ۱۶ سالش بود که در ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون به شهادت رسید. از پسرعمه‌ام وصیتنامه‌ای به یادگار مانده که از یک نوجوان ۱۶ ساله بعید است چنین وصیتنامه پرمعنایی داشته باشد. او در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «ای پدرم! مانند امام حسین(ع) در جنگ شرکت کردیم و مانند امام حسین(ع) می‌خواهیم به شهادت نائل شویم. ای پدر اختیار مرگ به دست خداوند تبارک و تعالی است. ان‌شاءالله ما در این امتحان بزرگ قبول خواهیم شد. مادرم من راه علی(ع) و اسلام و دین را لبیک گفتم و به جبهه رهسپار شدم و بر همه مردم ایران واجب است که علیه دشمنان قرآن بسیج شوند.»

> مادرم می‌گفت هنگام نماز صبح رضا بیدار می‌شد و برای اینکه ما متوجه نبودنش نشویم، لحافش را طوری درست می‌کرد که فکر کنیم سرجایش خوابیده است. در صورتی که به مسجد «آقا» اردبیل می‌رفت و به سخنرانی حجت‌الاسلام مروج گوش می‌داد. بعد با جوان‌های مسجدی به خیابان‌ها می‌ریختند و علیه شاه تظاهرات می‌کردند

شهید رضا نصرتی نفر نشسته

> رضا با بچه‌های کوچه و امام جماعت مسجد «آبروان» اردبیل تیمی را تشکیل داده بودند و فوتبال بازی می‌کردند. از همین مسجد و تیم فوتبال، بچه‌های انقلابی زیادی بار آمدند و به جبهه‌ها رفتند. یک نکته جالب در زندگی برادرم علاقه‌اش به ماهیگیری بود که همیشه پنج‌شنبه و جمعه‌ها به دریاچه نئور اردبیل می‌رفت و ماهیگیری می‌کرد

یادکرد

یادکردی از سردار شهید یدالله کلهر از شهدای شاخص عملیات کربلای ۵

اولین مجروحیت حاج یدالله در میدان حر بود!

علیرضا محمدی

شهید حاج یدالله کلهر از شهدای شاخص عملیات کربلای ۵ است. او زمان شهادتش، جانشین لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) بود. حاج یدالله قبل از انقلاب در کارهای فنی مثل جوشکاری و آهنگری مشغول بود. بعد وارد جریان انقلاب شد و سپس رخت پاسداری پوشید و در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافت. او فرماندهی از دل مردم بود و برای همین مردم جنگید و نهایت این جهاد خالصانه، شهادت در روز یکم بهمن ۱۳۶۵ بود.

بابا سلمان شهریار

شهید کلهر متولد سال ۳۳ در روستای بابا سلمان شهریار بود. تا آنجا که توانست درسش را در روستا خواند و چون مدرسه راهنمایی از محل زندگی‌اش دور بود، مجبور به ترک تحصیل و رفتن به بازار کار شد. او شغل جوشکاری را برای خودش انتخاب کرده بود. یدالله با چهره مردانه و پشتکاری که داشت، در هر کاری موفق می‌شد. او که در خانواده‌ای روستایی و مذهبی رشد کرده بود، همزمان با تحولات انقلاب وارد مبارزات سیاسی شد. قد و قواره رشید و شجاعت ذاتی باعث شده بود بدون ترس به دل مبارزات انقلابی برود. تا آنجا که در درگیری‌های مسلحانه برای تصرف پادگان‌های اطراف میدان حر کنونی مجروح شد و این اولین جراحتی بود که یدالله در مسیر انقلاب اسلامی برداشته بود.

عضویت در کمیته

یکی از اولین اقدامات شهید کلهر بعد از پیروزی انقلاب، مشارکت در تشکیل کمیته در مساجد شهریار و کرج بود. مدتی در کمیته فعالیت کرد و بعد از تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۵۸ به عضویت آن درآمد. یکی از اولین مسئولیت‌هایش هم جانشین عملیات سپاه کرج بود. زندگی جهادی حاج یدالله چکیده‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی است. با شروع اغتشاشات کردستان، به مناطقی مثل سنندج و تکاب رفت و در همین شهر تکاب فرماندهی عملیات منطقه را برعهده گرفت. سپس به کرج برگشت و همان سال ۵۸ مراسم ازدواجش را برگزار کرد.

سرپل ذهاب

با شروع جنگ تحمیلی، بسیاری از بچه‌های سپاه تهران و شهرهای اطراف مثل کرج به جبهه‌های غرب رفتند. شهید کلهر هم فرماندهی نیروهای اعزامی از کرج را برعهده گرفت و به سرپل ذهاب و گیلانغرب رفت. فیاضیه آبادان مقصد دوم حاج یدالله در اعزام‌های بعدی بود. جنگ که در جبهه‌های جنوب سنگین‌تر شد، او در همان مناطق ماند و در عملیات‌های بزرگی مثل طریق‌القدس و والفجر مقدماتی و والفجر یک شرکت کرد. در این زمان از نیروهای کادر فرماندهی در لشکر ۲۷ محمدرسول الله(ص) بود. سال ۶۳ مدتی به سوریه و لبنان رفت و در بازگشت به ایران، به تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع) رفت و همراه حاج علی فضلی و چهره‌های دیگر، این تیپ را فرماندهی می‌کردند. سال ۶۴ کلهر در عملیات والفجر ۸ مجروح شد. در سال ۶۵ تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع) تبدیل به لشکر شد. حاج یدالله هم بعد از مجروحیت به لشکر برگشت و در عملیات بزرگ بعدی یعنی کربلای ۴ و ۵ شرکت کرد. در این زمان او جانشین حاج علی فضلی در لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) شده بود.

مجروحیت در شلمچه

سال ۶۵ بسیاری از فرماندهان و رزمندگان پیشکسوت در جبهه‌ها به شهادت رسیدند. انجام عملیات بزرگی مثل کربلای یک، ۴ و ۵ علت شهادت این رزمندگان بود. حاج یدالله کلهر جانشین لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) هم از شهدای شاخص سال سرنوشت ساز ۱۳۶۵ بود که نهایتاً با شرکت در عملیات کربلای ۵ و بعد از اتمام مرحله اول عملیات، روز یکم بهمن ماه به شدت مجروح شد. آن‌طور که حاج علی فضلی در خاطراتش بیان کرده است، شهید کلهر به دلیل بنیه جسمی خوبی که داشت، مجروحیت سخت را یک روز تاب آورد و نهایتاً بعد از ۲۴ ساعت در بیمارستان به شهادت رسید. شهید کلهر زمان شهادت یک فرزند دختر به نام مریم داشت.

> با شروع جنگ تحمیلی، خیلی از بچه‌های سپاه تهران و شهرهای اطراف مثل کرج به جبهه‌های غرب رفتند. شهید کلهر هم فرماندهی نیروهای اعزامی از کرج را برعهده گرفت و به سرپل ذهاب و گیلانغرب رفت. فیاضیه آبادان مقصد دوم حاج یدالله در اعزام‌های بعدی بود. سپس در عملیات‌های بزرگی مثل طریق‌القدس و والفجر مقدماتی و والفجر یک شرکت کرد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۲۲

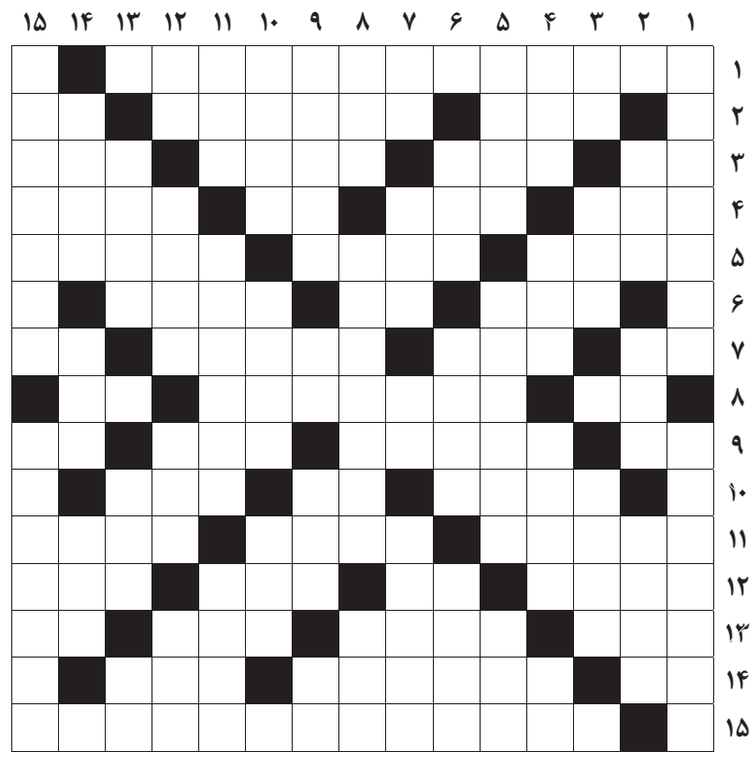

از راست به چپ

■۱-از شهدای مؤتلفه و مجاهد خستگی‌ناپذیر انقلاب اسلامی(۱۳۱۸-۱۳۵۷) ■۲-سبزی ضدچاقی-چین‌تایپه-خاشاک ■۳-خراش-خبرگزاری عربستان-عالی‌ترین مرتبه خضوع در انسان-نمونه خروار ■۴-نوعی برادر و خواهر-چرخ فولادی تانک-یار شیرازی-منافذ پوست ■۵-ضدحمله-جوهر پرینتر-نامی دخترانه ■۶-رفیق مشهدی-نماد لاغری-ترسناک ■۷-چاک و شکاف-سپاس بی‌انتها-نوازنده-همراه ناله ■۸-ورزش مادر-پرجمعیت ترین کشور مسلمان-کوچک ■۹-اسقف-تهمت زدن-نویسنده دمیان-سطح دست ■۱۰-اینترنتش معروف است-نفس آخر-فلسفه ارسطو ■۱۱-نام پادشاه جبار و سرکش دوران حضرت داود-جدید-پرنده‌ای کوچک و آوازخوان ■۱۲-سرشماری-حرف فاصله-موی بلند سر-ماه فرورفتنی ■۱۳-چرک-نفت دریای شمال-ظرف بزرگ فلزی لبه دار-سر کوه ■۱۴-پهلوان-عصبی از پا تا کمر-زادگاه حضرت ابراهیم ■۱۵-اصطلاحی عامیانه به مفهوم بی سر و سامانی و در به دری

از بالا به پایین

■۱-انژکتور-سلسله‌ای که پس از سلسله زندیه بر مسند قدرت نشست ■۲-ورزشی برای سلامت جسم و آرامش روان-آزادی‌اش آرزوی مسلمانان است-شاهکار تربیتی ژان ژاک روسو ■۳-راندن مزاحم-غول کوهستان اورست-دردها ■۴-دشمن-جزیره‌ای در مدیترانه-از تمدن‌های بین‌النهرین-پل چوبی ■۵-نان نازک-بیماری التهاب کبد-امر به آمدن ■۶-از منابع فقه-ضمیر اشاره جمع-نام پدر حضرت ابراهیم ■۷-اسب تبریزی-ذره باردار-مادر لر-تن پوش زنانه ■۸-مردم قرآنی-قدرتمند-انجیر عرب ■۹-شب تاریک-یک لحظه-مرکز حکومت هر شهر در قدیم-کجاست ■۱۰-آکندگی معده-سوره‌ای در قرآن-رود رنگی ■۱۱-زاهد ناتمام-حزب موسولینی-اندیشه ■۱۲-شکم‌بند طبی-پدیدار-قرن حافظ-از دستگاه‌های موسیقی ایرانی ■۱۳-مستر رود-ماه خارج-چهره ■۱۴-جای تیر در اسلحه-کلس-مذهب ■۱۵-سرمایه اولیه و مبنای کار-بیماری خاموشی که باعث بیشترین سکته‌های قلبی و مغزی در انسان می‌شود

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸			۲		۵			۱
۲		۱				۳		۸
				۹				۶
			۸	۵				
		۳				۹	۴	
	۹	۷						
			۹		۳	۱		
۱	۳				۴			
						۲	۵	

۸	۶	۹	۱	۷	۲	۵	۴	۳
۴	۵	۲	۸	۹	۶	۷	۱	۳
۹	۷	۱	۳	۵	۴	۶	۸	۲
۶	۱	۷	۹	۴	۳	۸	۲	۵
۳	۴	۸	۲	۱	۵	۹	۷	۶
۲	۸	۵	۷	۶	۱	۴	۹	۳
۵	۳	۶	۴	۸	۹	۱	۲	۷
۷	۲	۴	۵	۳	۸	۶	۱	۹
۱	۹	۳	۶	۲	۷	۸	۵	۴

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۲۲۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ن	ش	س	ت	و	ب	ر	خ	ا	س	ت	ک	ر	د	ن
۲	ق	ی	م	■	ل	ا	ی	■	ب	ن	ی	ا	د	■	ا
۳	ا	■	ن	س	ا	■	ن	ت	ن	■	ر	م	ی	د	ن
۴	ش	ح	■	ک	ی	ن	گ	ک	و	ن	گ	■	ا	س	ا
۵	■	ک	ب	و	ت	ر	■	ا	س	ک	ا	ر	ل	ت	■
۶	ه	م	ا	ن	■	س	ب	و	■	ت	ن	ش	■	ی	ا
۷	ا	■	ل	ت	ه	■	ا	ر	ی	ا	■	ک	ل	ن	ل
۸	ش	ا	ن	■	د	م	ن	■	و	ر	ر	ک	■	ه	و
۹	و	ن	گ	ر	■	ت	گ	ر	گ	■	د	ه	ه	■	ن
۱۰	ر	ق	■	ا	د	ر	■	ه	ا	ر	■	ا	و	ن	د
۱۱	■	ل	ا	ز	ا	ن	ی	ا	■	ن	ب	ی	ر	ه	■
۱۲	ک	ا	ل	■	ن	م	ا	ی	ش	گ	ا	ه	■	ب	غ
۱۳	ا	ب	ا	د	ی	■	ل	ی	ل	■	ر	و	م	■	ا
۱۴	ن	■	م	ر	ا	ر	ت	■	غ	ل	و	■	ن	ا	ز
۱۵	ا	ب	و	ا	ل	ق	ا	س	م	ف	ر	د	و	س	ی